

تفسیری بر ظرف پیکره‌های انسانی شمال و شمال شرق فلات ایران در عصر مفرغ متأخر

ابراهیم امیرکلایی*، مجتبی صفری**، زرجس حیدری*** و آرمان مسعودی****

* مربی گروه باستان‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد سوادکود

** مربی گروه باستان‌شناسی موسسه آموزش عالی نیما

*** مدرس گروه باستان‌شناسی موسسه آموزش عالی نیما

**** دانش‌آموخته کارشناسی باستان‌شناسی از موسسه آموزش عالی نیما

«کار هرمنوتیک بسط رویه فهم نیست بلکه شفاف سازی شرایطی است که در آن شرایط "فهم" رخ می دهد...» (Gadamer, 1975: 263).

چکیده

مواد فرهنگی بصورت معنا دار تولید می شوند و معنای آن در طول زمان می تواند تغییر کند و یا به فراموشی سپرده شود. یکی از رهیافتهای باستان شناسی فرامردن دریافت معنا و فهم یک شی است. در این زمینه "تفسیر" به عنوان رویکردی برای دریافت مفاهیم از چیزها پیشنهاد شده است. تفسیر صورتی خاص از تبیین بشمار می آید که عموماً بدلیل قرارگیری در چارچوب هرمنوتیک، نگاهی ورای توضیح به یک ماده فرهنگی دارد. برای پی بردن به مفهوم مواد فرهنگی باید شرایط اجتماعی را در بافتار زمانی آن درک کنیم. چشم انداز حوزه شمال و شمال شرق فلات ایران در بستر باستان شناختی مفرغ متأخر از فرهنگی مشابه و تقریباً یکدست برخوردار بوده است. ظرف پیکره هانی انسانی، به عنوان یکی از مواد فرهنگی بشمار می آید که عموماً در بسترهای تدفینی این دوره، از کاوشهای باستان شناختی بدست آمده است. در واقع این چشم انداز فرهنگی را می توان به عنوان متنی در نظر گرفت و ظرف پیکره های موجود را به عنوان یکی از ظریف ترین نشانه های این متن تفسیر نمود و با بررسی بستر اجتماعی آن، به نشانه های جنسیتی و هویتی این شیء پی برد.

واژگان کلیدی: ظرف پیکره، شمال و شمال شرق، مفرغ متأخر، باستان شناسی تفسیری، جنسیت، نماد.

درآمد

بدست آمده از محوطه های حوزه شمال و شمال شرق فلات ایران است که مربوط به عصر مفرغ (مفرغ متأخر) - هزاره دوم ق.م- بوده است. در واقع ظرف پیکره سفالی^۱ ظاهری شبیه به یک پیکره انسانی (یا حیوانی) توخالی را دارند و با توجه به توخالی بودن آنها یک ظرف محسوب می شوند که دهانه آن

در این مقاله سعی بر آن است تا با رویکردی تفسیری، نگرشی چند منظوره به داده های باستان شناختی ارائه شود. در واقع در دهه ۱۹۸۰ بود که شعار گذار از ماده به متن در یک قالب بافت گرایانه در پژوهش های باستان شناختی به کار گرفته شد (Hodder, 1986). مورد مطالعاتی ما، ظرف پیکره های سفالین

علمی منطبق باشد (Shanks & Hodder, 1995) در غیر اینصورت تفسیرها از لحاظ معرفتی دچار ابهامات فراوانی خواهند شد، و از آنجا که رویکردهای فرامدرن اساسا بر مبنای هرمنوتیک بنا شده اند (برنارد نپ، ۱۳۷۹: ۱۶۶)، خوانش و تفسیر مواد فرهنگی با استناد به این موضوع و در چارچوبی بافت گرایانه پیشنهاد شده است. ایان هادر در این زمینه به زیبایی بحث می کند که فرایند خوانش مواد فرهنگی به مصداق یک "متن" بدون در نظر گرفتن بستر اجتماعی آن کار بیهوده ای است. در واقع این کنش های روزمره انسانی در یک بستر اجتماعی است که آثار فرهنگی را می آفریند و بدان معنا می بخشد (Hodder, 2007).

هرمنوتیک دانش کنترل معانی از متون است. در ابتدا این رویکرد صرفا در خصوص کتب مقدس بکار گرفته می شد، اما بعدها افرادی نظیر "گادامر" از مفهوم متن بسیار گسترده تر استفاده نمودند و آن را در بسترهای مختلف بکار گرفته اند. بطور کلی هرمنوتیکی که گادامر ارائه می دهد، نوعی پدیدار شناسی فهم است (Gadamer, 1975). در باستان شناسی یک متن میتواند شامل یک محوطه باستانی و یا یک چشم انداز فرهنگی شود و مواد فرهنگی نیز به مصداق نشانه های یک متن بشمار می آیند که هر یک دارای اجزایی هستند که با قرار دادن آنها در ساختارهای اجتماعی خود قابلیت خوانش پیدا می کنند (Hodder, 1996). در واقع کنش انسانی که منجر به پدیدار شدن اثر (ماده فرهنگی) می شود معنا دارد و معنا خود یک اصل تفسیر شدنی است. از طرف دیگر هر ماده فرهنگی میتواند دارای ماهیتی نمادین و هویتی^۳ باشد و با مشخص نمودن وضعیت آنها درون بافتار خود، دانستن نقش کارکردی، نمادین و هویتی شان، تا حدودی به "فهم" آنها رسید (ر.ک عسگرپور، ۱۳۸۹: ۱۶). در این خصوص گادامر اشاره میکند که "فهم" یک فعالیت انسانی مجزا نیست بلکه ساختار اساسی زندگی را تشکیل میدهد و تلقی کردن یک شی به چیز دیگر جهت گیری چنین رویکردی را تشکیل میدهد. نکته قابل تامل این است که فهم و

سر پیکرک را شامل می شده است. به عبارتی دیگر این اشیا دو منظوره بودند و هم نقش پیکره را داشتند و هم به احتمال کاربری یک ظرف را داشته اند. برای تفسیر این مواد فرهنگی ابتدا با در نظر گرفتن چشم انداز فرهنگی^۱ منطقه مورد نظر، به ظرف پیکره هایی که از محوطه های شاخص این حوزه چون تپه حصار دشت دامغان، شاه تپه دشت گرگان و در همین اواخر از محوطه قلعه کش آمل بدست آمده، در بستر^۲ خود پرداخته شده و با اشاره به کلیاتی در خصوص مباحث جنسیتی، به جایگاه و نقش زن بر اساس داده های باستان شناختی مورد نظر پرداخته می شود. در این گفتار ظرف پیکره های ذکر شده به عنوان مدرک باستان شناختی اصلی و از پیکر های دیگر به عنوان مدارکی ثانوی در بحث موجود، استفاده شده است و در نهایت با توجه به موارد ذکر شده چند پیشنهاد برای کاربری این اشیا ارائه شده است.

چارچوب نظری

مباحثی که در دهه ۸۰ میلادی و در قالب باستان شناسی تفسیری نسبت به "چیزها" مطرح شد، مواد فرهنگی را از معیارهای صرف توصیفی و حتی توضیحی خارج ساخت و بر نیت مندانه بودن ساخت آن تاکید ورزید و چنین مطرح نمود که مواد فرهنگی در پس ظاهر مادی خود ساختارهایی غایتمند و معنادار هستند (Hodder, 1982:190; 1996) و بر این اساس دیگر معنای بافت تنها به وضعیت فیزیکی مواد محدود نیست بلکه شامل شبکه ای از ارتباطات است که در آن مفهومی نمادین به اشیا داده می شود (Shanks & Tilley, 1992; Shaw & Jameson, 2002: 176). در واقع این دید هرمنوتیک در باستان شناسی فرامدرن بود که نگرش های چندگانه را نسبت به گذشته تقویت نمود. در باستان شناسی فرامدرن با قائل بودن به این موضوع که نمادها و مفاهیم به دلیل گسست زمانی بسیار آن عموما نمی توان در پیش از تاریخ بطور کامل کشف نمود، امر تفسیر را برای قدم نهادن در این وادی پیشنهاد نموده است. تفسیر فعالیت چند معناست که باید با مواد فرهنگی و فعالیت های

۳- نماد به شیء یا موقعیتی مربوط است که مفهوم اولیه آن اشاره به مفهومی غیر مستقیم دارد (ر.ک شکویی و پاپلی یزدی، ۱۳۸۶)

1- Cultural Landscape
2- Context

غرب ترکمنستان نیز مشاهده نمود (Masson & Sarianidi, 1972: 106)؛ در واقع هم پوشانی فرهنگی در این مناطق را می‌توان از اوایل هزاره سوم ق.م پی‌گیری کرد. در این زمان (مصادف با حصار III_a) گونه سفال خاکستری سراسر این حوزه را تحت پوشش قرار می‌دهد، مشابهت‌های این مناطق در اواخر عصر مفرغ (همزمان با حصار III_c) به اوج خود می‌رسد. ظروف خاکستری گردن بلند، لوله دار و دسته دار از مهمترین شکل‌های سفالی بوده‌اند که در سرتاسر محوطه‌های حوزه شمال و شمال شرق به چشم می‌خورند که معمولاً با نقوش داغدار موازی و زیگزاگی تزیین می‌شده‌اند. پدیدار شدن بناهای یادمانی از دیگر ویژگی‌های مشترک در برخی محوطه‌های این منطقه به شمار می‌آید. همچنین در بازه زمانی ذکر شده، پیکرک‌های گلی حیوانی و انسانی و سنجاق‌های فلزی نسبتاً مشابهی در محوطه‌های این منطقه آشکار شده‌است. اکثر تدفین‌های این منطقه در داخل فضای‌های شهری و مسکونی صورت می‌گرفته و در کنار آنها اشیایی چون ظروف سفالی، پیکرک‌های گلی و سنگی، سنجاق سر و غیره بدست آمده‌است.

در عصر مفرغ تعداد محوطه‌های باستانی این منطقه افزایش می‌یابد. طبق بررسی‌های آرنه در دشت گرگان ۸۰ محوطه باستانی شناسایی شده که دارای سفال‌های خاکستری سیاه شاخصه اوایل هزاره دوم ق.م بوده‌اند (Arne, 1945: 21) که از این بین بیش از ۱۷ محوطه کلیدی وجود دارد (مرتضایی، ۱۳۸۸: ۴۹) اشاره کرد. بیشتر محوطه‌های مهم منطقه گرگان، در تپه ماهورها و بخش جنوبی و یا در طول رودخانه‌ی گرگان و در بخش جنوبی مرز مشخصی که به عنوان حصار گرگان شناخته شده‌است، قرار گرفته‌اند و در بیشترین ابعاد خود دارای وسعت تقریباً ۳ تا ۵ هکتار هستند (Mousavi, 2008) همچنین در بررسی‌هایی که ترینکاوس در پژوهش‌های هیأت بازرگاری تپه حصار به سرپرستی انجام داده محوطه‌هایی مربوط به عصر مفرغ

معنای یک اثر به آسانی از دل یک شی بدست نمی‌آید بلکه همانطور که اشاره شد در عمل تفسیر و متقابلاً پس از گفت و گو- و نه بازسازی صرف- به توافق می‌رسد که این گفت و گوها میتواند دایره هرمنوتیکی را تشکیل دهد، در واقع فهم و دانش به ارتباط دیالکتیکی بین جزء و کل دایره هرمنوتیک بستگی دارد و این جریان تا بدان جا پیش می‌رود که دایره هرمنوتیک شامل مباحث مهمی چون رسوم اجتماعی، سنت‌های فرهنگی و سیاسی می‌شود (هادر، ۱۳۸۰: ۳۷-۳۱). در دایره هرمنوتیک برای شناخت یک کل (در اینجا چشم انداز فرهنگی مورد نظر) نیازمند شناخت اجزاء آن هستیم و شناخت اجزاء با شناخت از "کل" امکان پذیر است (ریخته‌گران، ۱۳۷۸: ۲۱۳)، یعنی خواننده بطور مدام میان کل و اجزا در رفت و آمد است تا آنکه به یک هماهنگی دست یابد. هماهنگی میان تمامی اجزا با "کل" مهمترین معیار در فهم صحیح است (Gadamer, 1975: 259).

چشم انداز فرهنگی حوزه مورد بررسی به مصداق یک متن
همانطور که اشاره شد چشم انداز مورد نظر در این مقاله، شمال و شمال شرق فلات ایران را در بر می‌گیرد که شامل حوزه جنوب و جنوب شرق دریای کاسپی، دشت گرگان، دشت شاهرود و دامغان است (تصویر ۱). رشته کوه‌های البرز در این منطقه چون سدی طبیعی حاشیه دریای مازندران را از مرکز فلات ایران جدا نموده و کشیدگی غربی- شرقی آن تا به کوه‌های کوه‌په‌های داغ می‌رسد. در پایین این قسمت منطقه گرگان با جریان آب حاصل از باران‌های فصلی کوه‌های البرز و رودخانه‌هایی که از آن می‌گذرند آبیاری می‌شود، همچنین از بارش فراوان سالانه‌ی باران برخوردارند و خاک حاصلخیز آن برای کشاورزی مناسب است. این مناطق در عصر مفرغ علاوه بر برخورداری از سنت‌های بومی، دارای ویژگی‌های فرهنگی مشترکی بوده‌اند. منظور از فرهنگ، نظامی است که در قالب نمادها بیان میشود و به انسان‌ها امکان می‌دهد که با یکدیگر ارتباط برقرار کنند (ر.ک Geertz, 1973).^۱ آثار چنین مشترکات فرهنگی را می‌توان تا جنوب

تعامل و آفرینش دست ساخته‌ها و نشانه‌گذاری معناها و ارتباطی را بین کنش و عمل اجتماعی فراهم می‌آورد (ملاصالحی، ۱۳۸۷: ۲۱۱). چنین مفهومی بسیار کاربردی تر از تعریفی است که در دهه ۹۰ میلادی تنها به مجموعه بناها و ابزارهایی که جوامع پیشین را تشکیل می‌داده‌اند، اطلاق می‌شده‌است (Renfrow & Bahn, 1991).

۱- در باستان‌شناسی کریستوفر تیلی جزو افرادی بود که چنین رویکردی را به فرهنگ مادی داد (ر.ک Thomas, 2000: 361). بدین شرح که فرهنگ مادی، زمینه

گسترده ای کاوش شد (Schmidt, 1937) و بعد از آن مهمترین کاوشی که در این محوطه انجام پذیرفت در سال ۱۹۷۶ مربوط به هیئت بازننگری تپه حصار به سرپرستی دایسون بوده است (Dyson & Howard, 1989). در سال ۱۳۷۴ نیز تپه حصار به منظور نجات بخشی بخشی هایی از این محوطه توسط احسان یغمایی مورد کاوش قرار گرفت و در نهایت آخرین کاوشی که در این منطقه انجام یافت، مربوط به تعیین عرصه و حریم تپه حصار بوده که نتایج بسیار مهمی را در بر داشت (روستایی و کوهی گیلوان، ۱۳۸۶: ۸۸-۶۹).

در طی کاوش های شی محوری که در سال ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۳ در تپه حصار انجام پذیرفت، ظرف پیکره ای در یک بستر تدفینی در لایه های مربوط به حصار III بدست آمد که دارای رنگ خاکستری و خاکستری مایل به قهوه ای (H2790) بوده است. لایه حصار III، قشر فوقانی نسبتاً ناچیز بقایای خانه های ساخته شده را تشکیل می دهد که به طور عمده با تدفین هایی به همراه اشیاء زیاد دیده شده اند. در واقع قطر دوره حصار III حدود چهار متر است و در این دوره است که آثار معماری این محوطه توسعه یافته است. ظرف پیکره مذکور از این محوطه در حالت تکیه داده به لگن خاصره سمت راست یک اسکلت مرد بالغ که بصورت چمباتمه دفن شده بود یافت شد. این یافته، به شکل زنی است که فاقد صورت است و فقط گردن ظرف استوانه ای وجود دارد. سینه ها بصورت مخروط های برجسته و بازوها بصورت مخروط های بریده شده اند (تصویر ۲). از دیگر مواد فرهنگی بدست آمده از این تدفین می توان به یک ظرف سفالی کروی شکل قهوه ای رنگ با پوشش گلی، یک فنجان از سنگ گچ با لبه مدور و کف پهن، مهره هایی برنگ صورتی، قهوه ای و قهوه های روشن و سرسنجاق استخوانی و تراشه استخوانی و کلنگ مسی اشاره کرد که در پشت تدفین و در کنار پای اسکلت قرار داشته اند. یک ظرف سنگ آهکی زمخت نیز در مقابل صورت و میان دستهای اسکلت قرار داشته است. همچنین مهره ای از سنگ گچ که با مرمر سیاه تزئین شده و یک کوزه سفالین دست ساز خاکستری در پایین پای تدفین وجود دارد (Schmit, 1937: 256-57). مواد فرهنگی یافت

را شناسایی کرده است (Trinkaus, 1981) که در واقع تپه حصار با وسعتی در حدود ۸ تا ۱۲ هکتار به عنوان بزرگترین محوطه این منطقه شناخته شد (Dyson & Tosi, 1989: 2). حوزه جنوب و جنوب شرقی دریای مازندران نیز چند سالی است که مورد توجه باستان شناسان قرار گرفته است. در این قسمت نیز محوطه هایی چون گوهر تپه واقع در بهشهر مازندران (ماهفروزی و پیلر، ۱۳۸۸: ۴۵-۴۴) و تپه قلعه کش آمل از مهمترین محوطه های شناسایی شده در این منطقه بشمار می آیند. در مجموع مشترکات فرهنگی این مناطق را می توان در ظروف سفالین (سفال خاکستری و تیره)، پیکره ها، اشیاء فلزی، بقایای معماری و غیره باز شناخت. در واقع جوامع عصر مفرغ این حوزه را می توان جوامعی بر پایه مبادله چرخه ای تولیدات تخصصی و در راستای پیمان های عقیدتی معرفی نمود (صفری و مسعودی، ۱۳۸۹: ۳۸). با توجه به موارد ذکر شده، می توان حوزه شمال و شمال شرق فلات ایران را در عصر مفرغ متاخر به عنوان یک متن تلقی نمود. در این چشم انداز و در بازه زمانی عصر مفرغ متاخر ظرف پیکره های انسانی از دشت دامغان (تپه حصار)، گرگان (شاه تپه) و مازندران (قلعه کش) بدست آمده اند که در زیر به بستر آنان پرداخته شده است.

ظرف پیکره ها در بستر

بستر به محیطی اطلاق می شود که مواد فرهنگی را به هم مرتبط می سازد و در مجموع مفهومی مکانی را در بر می گیرد (Butzer, 1980). ظرف پیکره های سفالین مورد بررسی دارای رنگ خاکستری و خاکستری تیره است. اینطور که از ظاهر این اشیاء پیداست دو نقش را می توان برای آن معرفی کرد، نقش اول پیکره یک زن و نقش دوم یک ظرف. مطمئناً این دو در ارتباطی متقابل با یکدیگر قرار داشتند: این یافته ها از محوطه های زیر بدست آمده اند:

تپه حصار: این محوطه در حاشیه جنوب شرقی شهر دامغان و در نزدیکی روستای فیروزآباد و حیدرآباد واقع شده است. چشم انداز کنونی این محوطه تپه حصار شامل محوطه باستانی، قلعه خشتی و کاخ ساسانی است (روستایی و کوهی گیلوان، ۱۳۸۶: ۶۹) این محوطه نخستین بار توسط اشमित بصورت

شده در کنار این تدفین گویای کاربری مصرفی آنهاست که در زندگی فرد متوفی مورد استفاده قرار می‌گرفته است. به غیر از ظرف پیکره انسانی یاد شده، اشمیت به ظرف پیکره ای حیوانی که نشانگر یک میش یا یک گاو است در قبر کودکی در لایه مربوط به حصار IIIc نیز اشاره می‌کند. این ظرف به رنگ خاکستری است و با خطوط مستقیم و زیگزاگی داغدار شده است (Schmidt, 1937: 191). در واقع این ظرف پیکرک نیز می‌تواند از آن جهت مهم باشد که استفاده از تفکر ظرف و پیکره در بافت تدفینی مورد توجه بوده است.

شاه تپه: این محوطه در دشت گرگان واقع شده و دارای ابعادی در حدود ۱۳۵×۱۶۵ متر است و نخستین بار در دهه ۱۹۳۰ توسط باستان‌شناس سوئدی، آرنه کاوش گردید. بخش اعظم مواد فرهنگی بدست آمده از کاوش‌هایی که آرنه انجام داده بود محدود به تدفین‌های آشکار شده در هشت ترانشه ایجاد شده می‌باشد (اورساریا، ۱۳۸۶: ۱۴۱). متأسفانه سطح اطلاعات ما از این محوطه بواسطه گزارشهای محدود آن نسبت به محوطه‌هایی نظیر حصار ناچیز بسیار است. در مجموع ۱۷۵ تدفین از کاوش‌های این محوطه بدست آمده است. تدفین‌هایی شناسایی شده (بخش G) در دوره II این محوطه (مفرغ متاخر) گویای این واقعیت است که تدفین‌ها بصورت متمرکز در محدوده‌های مجزایی از استقرار انجام پذیرفته و جای و آثار کنار اسکلتها نشان دهنده وجود انواع سازمان اجتماعی، چون طایفه و غیره هستند (اورساریا، ۱۳۸۶: ۱۴۴). دوره IIa این محوطه (هم‌افق با حصار IIIc) مربوط به تدفین‌هایی است که در نهشته‌های عمق تقریبی ۵/۱۰ تا ۶/۳۰ متری از محوطه شناسایی شده‌اند. در یکی از بسترهای تدفینی (GIIIs7) ظرف پیکره‌ای به رنگ خاکستری تیره بدست آمد، علاوه بر این ظرف پیکره، یک گلدان رخام نیز در کنار جمجمه قرار داشته است. گردن این ظرف پیکره به لگن خاصره اسکلت که بصورت چمباتمه‌ای دفن شده، تکیه داده شده بود. قاعده این یافته مسطح و بیضوی است. بدن آن به شکل لوزی بوده و دارای گردنی باریک و لبه‌ای صاف دارد (تصویر ۳). به عقیده آرن، بدنه این ظرف پیکره با هاشورهای عمودی در دو جهت یک در میان تزیین شده است. ارتفاع این شی ۱۴/۵ سانتی‌متر است.

محوطه قلعہ کش: این محوطه در بخش مرکزی استان مازندران (بخش دابودشت شهرستان آمل) واقع شده است. تپه قلعہ کش با رشته کوه‌های البرز نه کیلومتر و با دریای مازندران حدود بیست و دو کیلومتر فاصله دارد و در عرض جغرافیایی N: 36° 10' 42.7" و طول جغرافیایی E: 53° 17' 35.18" و در ارتفاع ۶۷ متری از سطح آبهای آزاد قرار گرفته است. طبق بررسی‌های انجام شده محوطه قلعہ کش به عنوان بزرگترین محوطه باستانی بخش مرکزی مازندران به شمار می‌آید (امیرکلایی و مسعودی، ۱۳۸۸). تاکنون دو فصل از کاوش‌های این محوطه می‌گذرد و دو دوره آهن و مفرغ در آن شناسایی شده است. در گمانه لایه‌نگاری S.T.NW که در شمال غربی این محوطه ایجاد گردید، ظرف پیکره‌ای در در عمق ۴۴/۶۶ متری نسبت به سطح آبهای آزاد (کانتکست ۲۸) و در بستری که مربوط به مفرغ متاخر بوده، بدست آمد (امیرکلایی، ۱۳۸۹: ۷۹-۸۱). این یافته در میان لایه‌ای از خاک روشن (رنگ مانسل 10YR 5/4 yellowish brown) و در کنار دیگر یافته‌های فرهنگی نظیر چند قطعه سفال خاکستری تیره و دور ریز ابزار سنگی بدست آمد. از لحاظ ساختاری این ظرف پیکره ۸ سانتی‌متر ارتفاع دارد و کمترین عرض آن ۳/۴ سانتی‌متر و بیشترین آن ۹ سانتی‌متر است. قطر دهانه آن نیز از ۲/۲ تا ۲/۶ سانتی‌متر متغیر است. این ظرف پیکره نیز شکل تجریدی زنی با دست‌های باز را نشان می‌دهد که سینه‌های آن با دو مخروط برجسته مشخص شده است. بدنه این یافته به شکل دوزنقه متساوی‌الاضلاعی است که دو زاویه بالایی آن دستهای پیکره را تشکیل می‌دهد. در بالای ظرف نیز گردنی کوتاه وجود دارد که دهانه ظرف را شامل می‌شود و قسمت بالایی آن شکسته است (تصویر ۴).

متأسفانه لایه‌های مورد بحث (مفرغ متاخر) محوطه‌های کلیدی این منطقه چون تپه حصار، شاه تپه، تورنگ و غیره بدلیل مضطرب بودن و عدم دقت و تکنیک در کاوش‌ها با ابهامات بسیاری همراه است (طلایی، ۱۳۸۶، ۱۹). این دوره از آن جهت مهم است که نشان دهنده تحولات بنیادینی در چشم‌انداز

خصوص ظرف پیکره و پیکره های انسانی یافت شده در حوزه شمال و شمال شرق فلات ایران پژوهش های جامعی که بتواند پاسخگوی مباحث جنسیتی در هزاره دوم ق.م باشد، انجام نشده است. اما یکی از پژوهش های انجام یافته در خصوص پیکره های عصر مفرغ حوزه جنوب و جنوب شرق دریای کاسپی نتایج ارزشمندی را ارائه داده است. در این پژوهش پیکره های محوطه هایی نظیر گوهر تپه، تورنگ تپه، شاه تپه و تپه حصار، مورد مطالعه قرار گرفته اند. نکته جالب توجه این است که پیکرک های مونث از بیشترین تراکم نسبت به دیگر پیکرک های انسانی برخوردارند (۴۲٪). پیکرک های مرد ۲۹٪ و پیکرک های غیر قابل تشخیص نیز ۲۹٪ پیکرک ها را تشکیل می داده اند (Oğut, 2009: 25). پیکرک های مونث بدست آمده از این مناطق به لحاظ فرم نیز متنوع هستند، به عنوان نمونه برخی از پیکرک های انسانی تورنگ تپه (Wulsin, 1932) که مربوط به عصر مفرغ متاخر بوده اند هم بصورت انتزاعی و هم طبیعت گرایانه ساخته شده اند. در تورنگ تپه پیکره های قابل توجه ای از جنس گل پخته قرمز رنگ در بستر های بعضا تدفینی شناسایی شده اند. در یک نمونه پیکرک زنی ایستاده بصورت عریان و با دست هایی باز و پاها تا زانو به یکدیگر چسبیده شده اند. بر گردن این پیکره آثار تزیینی نیز به چشم می خورد. پیکرک های انتزاعی بدست آمده از این محوطه نیز حالت تناسبی یک زن را القاء می کنند. پایین این گونه از پیکرک ها به شکل یک دایره بوده و در بالای آن دستها در دو طرف باز و یک برجستگی کوچکی به نشانه سر وجود دارد. در قسمت بالایی اینگونه از پیکرک ها سوراخی قرار دارد که به احتمال کاربری آویز را می توان برای آنان پیشنهاد داد (تصویر ۵). نمونه پیکرک های بدست آمده از تورنگ تپه را میتوان در استر آباد و همچنین گوهر تپه مازندران مشاهده نمود (Mahforoosi & Piller, 2009, 199). پیکره های مونث تپه حصار دامغان نیز بسیار قابل توجه هست. در یک نمونه مربوط به لایه IIIc پیکره ای سنگی (سنگ رخام) در یک بستر تدفینی (Df08, x. 1) بدست آمده که آن نیز بصورت انتزاعی و فاقد نشانه های صورت است. این پیکرک نیز دو دست خود را به اطراف باز کرده و سینه های آن با دو برآمدگی

فرهنگی حوزه مورد نظر است. دوره ای که منجر به متروک شدن محوطه های بسیاری شده است. از طرف دیگر بیشتر کاوش های صورت گرفته در فازهای مربوط به مفرغ متاخر مربوط به فضاهای تدفینی بوده است. در اکثر بستر های تدفینی اشیایی در داخل گور قرار داده اند که شامل سنجاق سر، ظروف سفالین و پیکره ها می شود. در واقع در اواخر دوره مفرغ (حصار IIIc) اشیاء بدست آمده از گورها، بسیار متنوع بوده و در صورت پژوهش های تفسیری جداگانه در آن، می توان به سلسله مراتب های اجتماعی این مناطق نیز دست یافت. ظرف پیکره های ذکر شده یکی از مواد فرهنگی است که در بستر تدفینی (غیر از قلعه کش) یافت شده اند. متأسفانه تعداد محدودی از این یافته در کاوش های باستان شناختی بدست آمده که برای درک بهتر آن لازم است تا به دیگر پیکره های بدست آمده اشاره ای شود.

جنسیت در پیکره ها

جنسیت^۱ به مجموعه رفتارها، نقش های اجتماعی و اندیشه های اجتماعی اطلاق می شود که دو جنس زن و مرد - عهده دار آنها هستند (رک نرسیانس، ۱۳۸۳). در این گفتار بطور اخص به مقوله باستان شناسی جنسیت پرداخته نمی شود و تنها به آمارگیری و تراکم پیکره ها بر اساس جنسیت و در بستر یافت آنها اشاره می شود. بررسی کلی جنسیت از آن نظر در این پژوهش بکار گرفته شد که ظرف پیکرک های مورد بررسی، از لحاظ تیپولوژی نمود زنانگی دارند و برای تفسیر آن نیاز است تا به دیگر مواد فرهنگی مرتبط چون پیکره های همبستر در متن مورد نظر پرداخته شود. در واقع مبحث جنسیت همواره جزئی تفکیک ناشدنی از زندگی اجتماعی افراد به شمار می آید و تمامی ابعاد زندگی، از خردترین تا بیشترین مقیاس آن را تحت تاثیر قرار می دهد (Gilchrist, 1994: 2). برای پرداختن به موضوع جنسیت، لزوم دسترسی به داده های جدید نیست، بلکه نیازمند شیوه نگرش به یافته های گذشته و ماهیت جنسیت و جامعه هستیم (نیکنای و دیگران، ۱۳۹۰: ۱۷-۵). متأسفانه در

تپه) در بستری تدفینی^۱ و بر روی لگن خاصره اسکلت قرار گرفته بودند طوریکه قسمت جلویی ظرف پیکرک (سینه‌ها) رو به بیرون بوده‌اند - آنچه که در گزارشات تپه حصار مشخص است، قرارگیری یک ظرف پیکره بر لگن خاصره یک مرد بوده است - ریخت‌شناسی زنانه ظرف پیکره از یک طرف و قرارگیری آن بر لگن فرد متوفی و در نتیجه نزدیک اندام جنسی وی از طرف دیگر، تفسیر این موضوع را به رویکردی جنسی سوق می‌دهد. با توجه به مواردی که در بخش پیکره‌ها و جنسیت به آن اشاره شد، دیدیم که در مجموع پیکره‌های زن در این حوزه از بیشترین درصد بین دیگر پیکره‌ها برخوردار هستند. این موضوع به اهمیت زن در بازه زمانی مورد بحث اشاره دارد، اما نکته مهم اهمیت فردیت^۲ یا جنسیت زن است. چه ظرف پیکره‌ها و چه پیکرک‌های مورد بررسی، اکثراً فاقد سر و آرایه‌های صورت هستند - البته در برخی موارد پیکرک‌ها دارای چشم‌های باز و موهای سر تزیین شده که فاقد دهان بودند نیز بدست آمده است (تورنگ تپه). اما وجه مشخصه اکثر پیکرک‌ها توجه به نمودهای بارز زنانگی چون سینه‌ها و کپل - های برآمده است. نبود آرایه‌های صورت به نوعی می‌تواند گویای عدم توجه به فردیت زن باشد در عین حال تاکید بر نشانه‌های زنانگی در مواد فرهنگی مورد بررسی، توجه صرفاً جنسی به زن را مورد تاکید قرار می‌دهد. در واقع می‌توان چنین گفت که در ظرف پیکرک‌ها و پیکره‌های مونث، فردیت زن مهم نیست بلکه جنسیت بیشتر مورد توجه قرار می‌گرفته است و کاربری این شی نیز می‌تواند به مباحث جنسیتی^۳ مربوط باشد. البته همانطور که اشاره شد در برخی از پیکرک‌های یافت شده از تورنگ تپه، پیکره‌ها دارای صورت بوده‌اند ولی از لحاظ پرداخت آرایه‌ای، تزییناتی که در اطراف نشانه‌های زنانگی پیکرک‌ها به چشم می‌خورد بسیار بیش از تزییناتی است که بر

مشخص شده است (تصویر ۶). در میانه بدن پیکرک برای نشان دادن کمر آن باریک شده و در قسمت پایینی قطر آن افزایش یافته است. علاوه بر این در تپه حصار پیکره‌هایی یافت شده‌اند که نمود بارداری (برآمدگی شکم) کاملاً در آن‌ها مشخص است (تصویر ۷). این پیکره‌ها نیز فاقد سر بوده و دست‌ها را در اطراف باز کرده‌اند (Schmidt, 1937) نکته مهم در مورد بستر پیکرک‌های بدست آمده این است که بیش از ۲۰٪ از آن‌ها در بسترهای تدفینی یافت شده‌اند و ۸۰٪ آن‌ها مربوط به دوره مفرغ متاخر بوده‌اند.

برآیند

همانطور که در ابتدای این گفتار اشاره شد، حوزه شمال و شمال شرقی فلات ایران در عصر مفرغ متاخر دارای مشترکات فرهنگی بسیاری هستند که با بررسی گونه‌های سفالی، معماری، پیکرک‌ها و غیره می‌توان تشابهات فرهنگی مادی آن را بازشناخت. در واقع جوامعی که از نظر تطور اجتماعی با یکدیگر همتراز هستند، با مسائل مشابهی در حیطه نمادشناسی و باورهای اعتقادی مواجهند که اینگونه اشتراکات ایدئولوژیکی می‌تواند موجبات تولیدات فرهنگی مشابه و شاخصه‌های مشترک را فراهم آورد (Trigger, 2007). ظرف پیکره‌های انسانی بدست آمده از این حوزه می‌تواند یکی از اینگونه مشترکات فرهنگی بشمار آید. بطور کلی و با توجه به موارد ذکر شده می‌توان برای فهم ظرف پیکره‌های مورد نظر، موضوعات را در سه حوزه کاربردی، جنسیتی و نمادین بحث نمود:

۱- برهیچیک از ظرف پیکره‌های بدست آمده آزمایش آنالیز عنصری انجام نپذیرفته است که بتواند اطلاعاتی در خصوص محتویات احتمالی ریخته شده در این ظرف پیکره‌ها را نشان دهد. اما با توجه به این نکته که در بستر تدفینی این یافته، ظروف سفالی نیز قرار داشته (به عنوان نمونه در تپه حصار) می‌توان کاربردی آئینی - مصرفی را برای آن محتمل‌تر دانست. از طرف دیگر ظرف پیکره‌های محدودی در این حوزه شناسایی شده است که این موضوع می‌تواند دلالتی بر شاخص بودن این یافته فرهنگی باشد.

۲- همانطور که اشاره شد، دو ظرف پیکره (تپه حصار و شاه

۱ - ظرف پیکره یافت شده از محوطه قلعه کش آمل، در بستری غیر تدفینی بدست آمد. البته با توجه به حجم بسیار کم کاوش‌ها و اینکه این یافته در گمانه لایه نگاری بدست آمده، ارائه نظر در خصوص بستر آن را با مشکل مواجه ساخته است. امید است تا با کاوش‌های افقی در عمق مورد نظر در خصوص بستر این ظرف پیکره اطلاعات بیشتری بدست آوریم.

2- individuality

3- Sexuality

نشانه هایی که دارای نمودهای باروری و زایش هستند. در مجموع از آنجایی هرگونه تفسیر تک بعدی و تمامیت خواهانه در مواد فرهنگی ناکافی بنظر می رسد (Shanks & Tilly, 1992: 133)، می توان با اشاره به منظرهای چند بعدی یک شی، اهمیت جسمیت زن به عنوان کاربری جنسیتی از یک طرف و از طرف دیگر اهمیت آن به عنوان نشانه ای نمادین و کاربری جنسی-ایدئولوژیکی در رسوم اجتماعی را برای ظرف پیکره های موجود پیشنهاد داد.

سپاسگزاری

بر خود لازم می دانیم تا از خانم دکتر لیلا پاپلی یزدی و خانم مریم نعیمی بخاطر بازخوانی مقاله و ارائه راهکارهایی در خصوص چگونگی تفسیر مواد فرهنگی تشکر کنیم. همینطور از خانم بیرگل اگوت (Birgul Oğut) بخاطر در اختیار گذاشتن تحقیقاتشان در خصوص پیکره های حوزه مورد بررسی در این مقاله صمیمانه قدردانی می کنیم.

کتابنامه

الف) فارسی

امیرکلایی، ابراهیم، ۱۳۸۹، شرحی مختصر بر دو فصل گمانه زنی محوطه قلعه کش، مجله کهن کاو، محمودآباد، سال دوم، شماره ۳، صص ۷۹-۸۳.

_____ و مسعودی، آرمان، ۱۳۸۹، گزارش گمانه زنی بمنظور تعیین حریم محوطه قلعه کش آمل، نشریه الکترونیکی انسان شناسی و فرهنگ، <http://anthropology.ir/node/6499>

روستایی، کوروش و مجید کوهی گیلوان، ۱۳۸۶، تپه حصار در عصر آهن، نامه پژوهشگاه، شماره های ۲۰ و ۲۱، صص ۶۹-۸۸.

ریخته گران، محمدرضا، ۱۳۷۸، منطق و مبحث علم هرمنوتیک، تهران، نشر لنگره.

شکویی، مریم و لیلا پاپلی یزدی، ۱۳۸۷، قوم باستان شناسی تغییرات ساختاری، کارکردی و معنایی نماد نمونه مورد مطالعه: شمایل مذهبی در زمینه فاجعه زده شهر بم، دوفصلنامه تخصصی پژوهش های باستان شناسی و مطالعات میان رشته ای، تهران، سال سوم، شماره ۶، صص ۴۳-۴۸.

صفری، مجتبی و آرمان مسعودی، ۱۳۸۹، نگاهی به تحولات فرهنگی عصر مفرغ حوزه شمال و شمال شرق فلات ایران، مجله کهن کاو، محمودآباد، سال دوم، شماره ۳، صص ۳۹-۳۲.

طلایی، حسن، ۱۳۸۶، باستان شناسی و هنر ایران در هزاره اول قبل از میلاد، تهران، انتشارات سمت.

عسگرپور، وحید، ۱۳۸۹، نقش مایه حصیری داغدار و تغییر و تداوم سنت های فرهنگی در قلعه رودخان بجنورد، مجله باستان شناسی و تاریخ، تهران، سال بیست و سوم، شماره دوم، صص ۲۴-۱۵.

۱- در برخی از پیکره های مذکر نیز نه به "آرایه های صورت" توجهی شده و نه به نمودهای جنسی مردانه. بنظر می رسد که در این نوع پیکره ها تاکید بیشتر بر جسمیت قدرتی مرد شده است. بهترین راه ممکن برای پرداختن به این موضوع بکارگیری رویکردهای باستان شناختی جنسیت است.

ملاصالحی، حکمت، ۱۳۸۷، *باستان‌شناسی در بوته معرفت‌شناسی*، انتشارات موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، تهران.

نپ، برنارد ای.، ۱۳۷۹، *باستان‌شناسی فاقد گرایش: پست مدرنیسم و گذشته*، ترجمه پدram جم، در: *باستان‌شناسی نظری*، به کوشش شهرام زارع، انتشارات گردآورنده، تهران.

نرسیان، امیلیا، ۱۳۸۳، *مردم‌شناسی و جنسیت*، تهران، نشر افکار و سازمان میراث فرهنگی.

نیکنامی، کمال‌الدین، محمدرضا سعیدی هرسینی و مریم دژم‌خوی، ۱۳۹۰، درآمدی بر تاریخچه مطالعات زنان در باستان‌شناسی، *مجله زن در فرهنگ و هنر (پژوهش زنان)*، دوره دوم، شماره ۳، صص ۱۷-۵.

هادر، ایان، ۱۳۸۰، *باستان‌شناسی تفسیری و نقش آن*، ترجمه لیلا پاپلی یزدی و عمران گاراژیان، *مجله باستان‌پژوهی*، شماره ۸، صص ۳۷-۳۱.

Arne, T. J., 1945, *Excavations at Shah Tepe, Iran, Archaeology* 5, Stockholm.

Butzer, K. W., 1980, Context in Archaeology: an alternative perspective, *Journal of Field Archaeology*, Vol. 7, No. 4, pp. 417-422.

Dyson, R. H. Jr., & Tosi, M., 1989, Introduction, Dyson, R. H. Jr., & Howard, S., (eds.), *Tappeh Hesar: Reports on the Restudy Project, 1976*, Casa editrice li lettere Firenze.

_____, & Howard, S., 1989, *Tappeh Hesar report of the resudy project, 1976*, Casa editrice li lettere Firenze.

Gadamer, H. G., 1975, *Truth and method*, New York: The Seabury Press.

Gilchrist, R., 1994, *Gender and Material Culture*, Routledge London and New York.

Shanks, M., & Tilley, C., 1992, *Reconstructing Archaeology*, 2nd ed., Routledge, London

Geertz, C., 1973, *The Interpretation of Culture, Selected Essays*, New York, Basic Books.

فاربریزا اورساریا، ۱۳۸۶، شاه‌تپه: رویکردی نو به کاوشی قدیمی، ترجمه شادی گنجی، *نامه پژوهشگاه*، شماره های ۲۰ و ۲۱، تهران، صص ۱۴۹-۱۴۱.

ماهفروزی، علی و کریستین پیلر، ۱۳۸۸، *گوهرتپه یک استقرارگاه بزرگ از دوره برنز در حاشیه جنوب و جنوب شرق دریای مازندران (Asec)*، چکیده مقالات سومین همایش بین‌المللی روابط بین‌فرهنگی عصر مفرغ آسیای میانه، تهران، پژوهشکده باستان‌شناسی، سازمان میراث فرهنگی و گردشگری، صص ۴۵-۴۴.

مرتضایی، محمد، ۱۳۸۸، *دشت گرگان در عصر مفرغ به استناد بررسی های باستان‌شناختی*، چکیده مقالات سومین همایش بین‌المللی روابط بین‌فرهنگی عصر مفرغ آسیای میانه، تهران، پژوهشکده باستان‌شناسی سازمان میراث فرهنگی و گردشگری، صص ۴۹-۴۸.

(ب) غیرفارسی

Hodder, I., 1982, *Symbols in Action*, Cambridge University Press, Cambridge.

_____, 1986, *Reading the past*, Cambridge: Cambridge University Press.

_____, 1996, *Interpretive Archaeology*, Routledge, London.

_____, 2007, The "Social" in Archaeological Theory: An Historical and Contemporary Perspective, In; *A Companion to Social Archaeology*, Meskell, L., & Preucel, R. W., (eds.), pp. 23-43, United Kingdom: Blackwell Publishing.

Mahforoozi, A., & Piller, K., 2009, *First Preliminary Report on the Joint Iranian-German Excavation at Gohar Tappe, Mazandaran, iran*, in Munch University.

Mason, V. M., & Sarianidi, V. I., 1972, *Central Asia & Turkmenia Befor the Achaemenids*, Tringham, R., (ed.), New York, Praeger.

Mousavi, Ali, 2008, *Late Bronze In North-Eastern Iran: An Alternative Approach To*

Persisting Problems, IRAN, Vol. XLVI, pp. 105-120.

Oğut, B., 2009, Human-Shaped Objects in the South- eastern Caspian Sea Region, Abstracts of The Third Internatinal Symposium on Miidle Asia Intercultural Apace (MAIS), ICHTO, Iran, Ramasar, pp. 24-25.

Renfrow, C., & Bahn, P., 1991, *Archaeology: Theories, Methods and practice*, London: Thames and Hudson.

Shanks, M., & Hodder, I., 1995, *Processual, postprocessual and interpretive Archaeologies*, pp. 3-29, London: Routledge.

Schmidt, E. F., 1937, *Tepe Hissar Excavations 1931*, The Museum Journal, University of Pennsylvania, Philadelphia.

Shaw, I., & Jameson, R., 2002, *A Dictionary of Archaeology*, Blakwell publishing.

Thomas, J., 2000, *Interpretive Archaeology*, London and New York: Leicester University

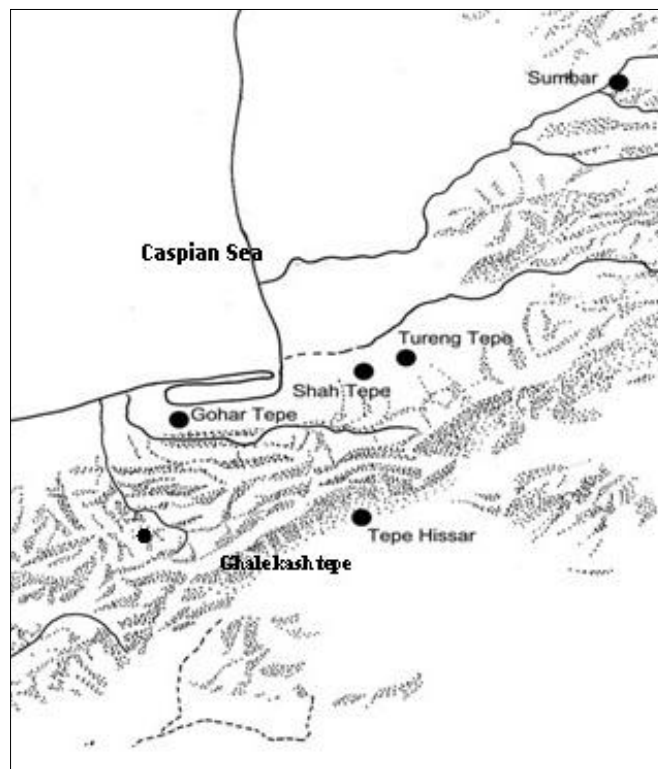
Tilley, C., 2006, Introduction: Identity, Place and Heritage, *Journal of Material Cultural*, Vol. 23/2, pp. 236- 252.

Trigger, B., 2007, Cross-Cultural Comparison and Archaeological Theory, In; *A Companion to Social Archaeology*, Meskell, L., & Preucel, R. W., (eds.), pp. 43-66, United Kingdom: Blackwell Publishing.

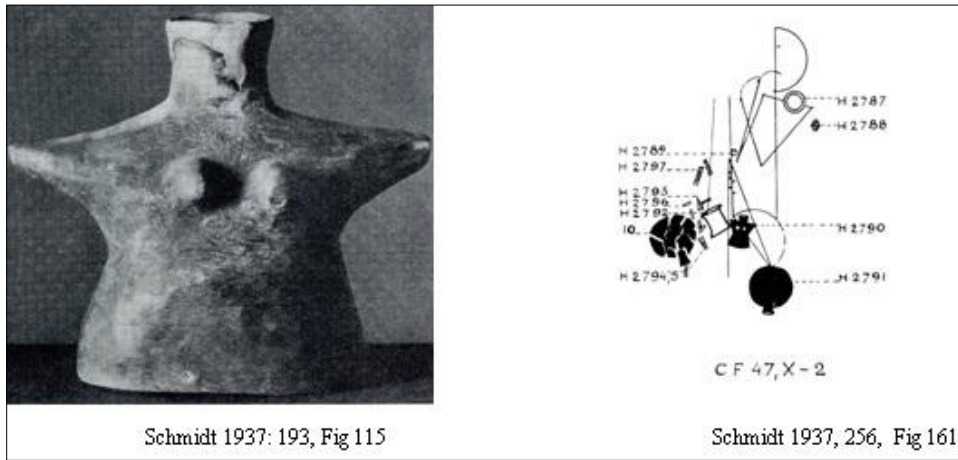
Trinkaus, K. M., 1981, *The Partho- Sassanian Northeast Frontier: Settlement in the Damghan Plain, Iran*, Michigan: Ann Arbor

Wulsin, F. R., 1932, *Excavation at Tureng Tepe, Near Asterabad, Supplement to the Bull. American Inst. Persian Art and Archaeology*, New York.

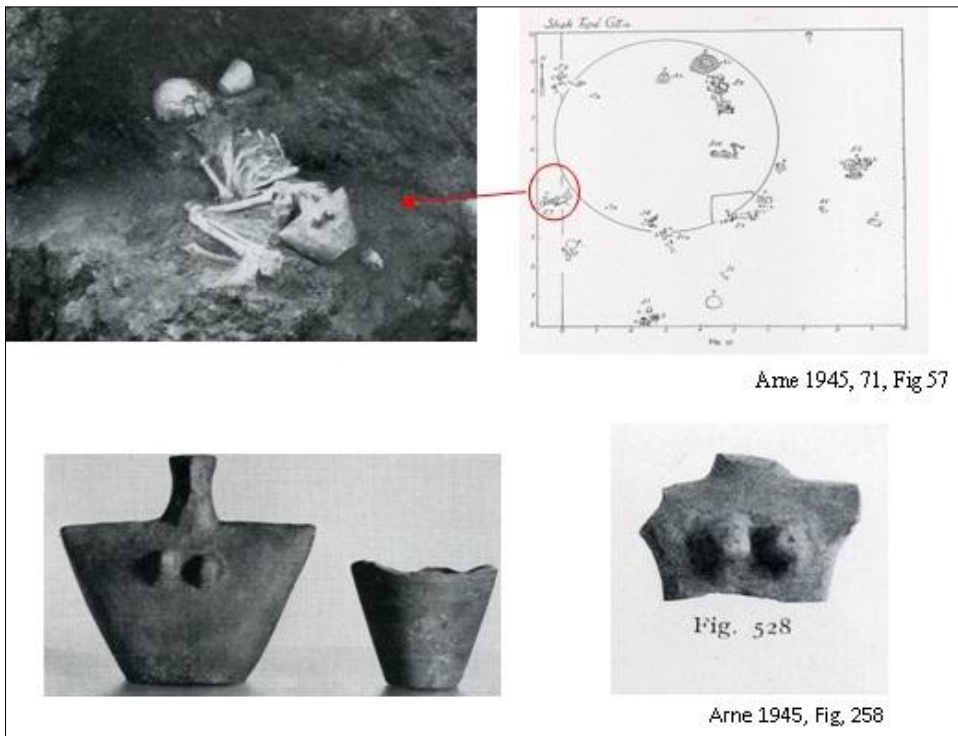
تصاویر



تصویر ۱: چشم انداز فرهنگی حوزه شمال و شمال شرق فلات ایران.



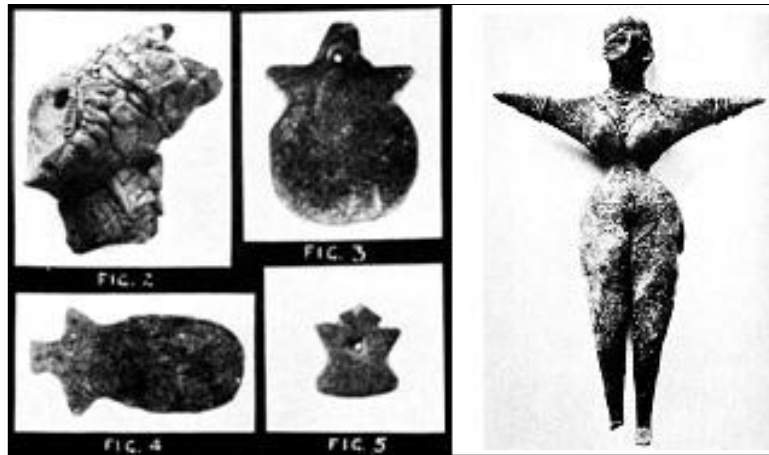
تصویر ۲: ظرف پیکره یافت شده در تپه حصار IIIc.



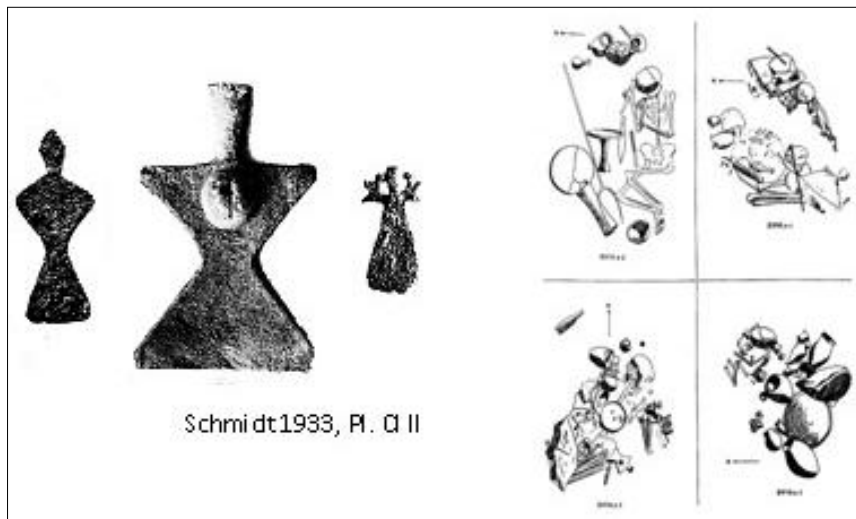
تصویر ۳: ظرف پیکره و یکی از پیکرک های بدست آمده از شاه تپه.



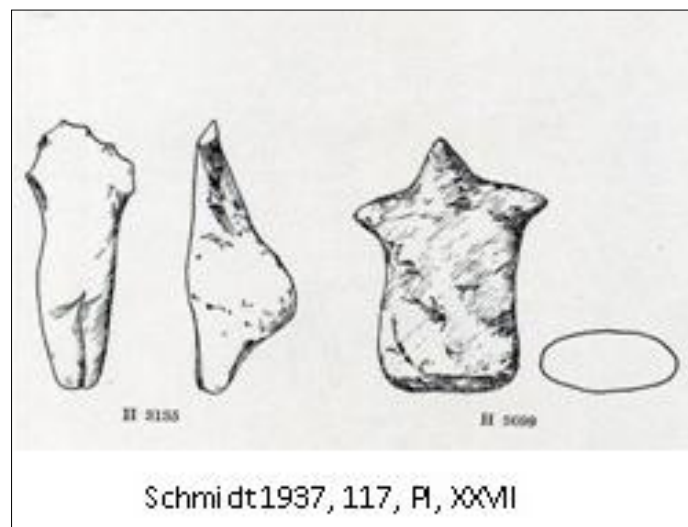
تصویر ۴: ظرف پیکره یافت شده از قلعه کش آمل.



تصویر ۵: برخی از پیکرک های یافت شده از تورنگک تپه.



تصویر ۶: برخی از پیکرک های حصار IIIc.



تصویر ۷: پیکرک های یافت شده از حصار که از نمود بارداری برخوردارند.